

جلد اول

چراغ اورو

ضمیمہ سال نهم مجلہ آرمغان ۱۳۰۷

قیمت مقطوع ۸ قران

حق طبع محفوظ

پرنٹنگ ہاؤس

میرزا



*(وَحِيدِ دَسْتِگَرِ دِی) *

پیش (در سن چهل و نه سالگی)

ره آورد
(وحید)

ضمیمہ سال نہم مجلہ ارمغان - ۱۳۰۷

پانچواں نمبر دور

ره آورد و حید

بنام یزدان پاک

سفر گزیده را آئین مسافرتست که پس از مراجعت دوستان را
 ارم آوردی بشو ازدو تحفه پیشکش سازد. رهی (وحید دستگردی) را در سن
 سی و پنج سالگی بسال هزار و سیصد و سی و چهار قمری هجری پس
 از آغاز جنگ جهانی و غلبه سپاه روس بر اصفهان نخستین سفر نا کریر
 پیش آمد و از اصفهان (خائفاً یترقب) بسمت بلوک چار محال که
 تقریباً در بیست فرسنگی اصفهان واقع است فراری و دو سال در آن دیار
 متواری شد و هنگام باز گشت بعم آئین مسافرت این کتاب را که
 موسوم به **ارم آورد** است ارمغان استدان دوستان ساخت و اینک پس از یازده
 سال بنام (ضمیمه سال نهم ارمغان) ارمغان پیشگاه ادبا و
 دانشمندان میگردد.

ره آورد تاریخچه وقایع اصفهان و جنوب ایرانست در جنگ جهانی.
 و از فداکاری دوستان ایران و نابکاری دشمنان مرز کیان تا در صفحه تاریخ
 باقی ماند بی پرده سخن میراند

ره آورد، آینه کردار نما و راستگوی اشخاصی است که بنام
[مهاجرت] از طهران و شراز و اصفهان در چار محال کرد آمده و
 بتدریج براکنده شدند

ره آورد . جغرافیای بلوک چار محال و طومار رفتار و هنجار اغلب خوانین
بختیاری است با صد هزار رعیت بی پناه

ره آورد مشتمل است بر چهار پنج هزار بیت اشعار وطنی و اجتماعی نگارنده
که از دستبرد غارت محفوظ مانده و بدستباری دوستان پس از غارت جمع آوری شده است .

(قطعه)

بدست دوست «ره آورد» آهنین سپر است

بفرق دشمن گرز بلا و تیغ هلاک

نشان دهنده مردان مرد از نامرد

جدا کننده پاکان پاک از ناپاک

بچشم مردم دانش پژوه سرمه نور

برای دیده خود بین بی خرد خاشاک

بکام یار شکر درمذاق غیر گبست «۱»

روان خویش بدوشاد و اجنبی غمناک

کدام شهد چشیدی که نیز باشد سم

کدام زهر شنیدی که هم بود تریاک

همان کتاب (ره آورد) این رهی است و حید

که بر فریدون گاو است و گاو بر ضحاک

❖ ره آورد مشتمل است برده گفتار ❖

❖ گفتار نخستین ❖

در اسباب و علل این سفر ناگزیر :

حرص و آز جهانگیری دولت تزاری روس و انگلیس از سی سال قبل باینطرف برای نمایندگان هر يك ابواب مداخله و ستمکاری را بروی ایران برگشود .
خاصه پس از مشروطیت و تسلط خوانین بختیاری که اغلب آنها جز غارتگری و اندوختن مال و منال چیزی تعقل و تصویری نمی توانستند کرد بگسره کار های کشوری و لشگری ایران در دست سفراء و قونسول های بیگانه افتاد .

بخاطر دارم که (خسروخان سردار ظفر بختیاری) در زمانی که مصمم السلطنه یا مستوفی الممالك رئیس الوزراء بودند حاکم اصفهان شد و در فاصله یکسال بیش از يك کروار اموال مردم را بخت اندوخت تا فریاد اهالی از وضع و شریف بلند شد و رئیس الوزراء ناگزیر تلگراف عزل او را باصفهان مخیره کرد حکمران مزبور و رفقه تلگراف را پرتاب کرده و تلگرافچی را مورد پر خاش ساخته و با تغییر تمام چنین گفت :

من از طرف امپراطور روس در اصفهان حکومت می کنم !!

در تمام شهرهای ایران خاصه اصفهان نمایندگان روس تزاری و انگلیس گروهی از مردم پست فطرت و فرزندان ناخلف ایرانرا بنام (آگنت و منشی اول و دوم و مستأجر و موجرو غلام باشی و بسته) اطراف خود جمع کرده

و بشارت و یغای اموال مردم مشغول شدند

این مظالم طاقت فرسا که شرح آن در هزار دفتر نمیگنجد باعث گردید که مردم ستمدیده ایران با چشم دشمنی بدولت روس و انگلیس نگریسته و برای رفع بدبختی و ستم چاره جز اضمحلال این دو دولت نمی اندیشیدند و آنهم از حیث قوه آنان پیش و بنظر محال میآمد.

ناگاه بوسیله سیم برق سرعت برق اشتعال نایره جنگ جهانیگیر در تمام عالم منتشر شد.

ستمدیدگان ایران این آواز هایل را مژده آسمانی خوانده خورد و بزرگ وضع و شریف جز معدودی خیانت پیشه و غارتگر دست ها مشمر و دامن همت بر حکمر برای نجات وطن خویش تیمه دوستی المان را حرز بازوی همت ساخته و برای جانبازی در میدان جنگ آماده و مهیا شدند.

نگارنده نیز که خود از ستمدیدگان زمان و همواره ستمکشان ایرانی نژاد را با چشم حسرت نگریده و میگریست از غرش توپ جنگ چون نغمه جنگ بهیجان آمده فصاید شور انگیز و هیجان آمیز منظوم ساخته و درویشان کوی و مرزن اصفهان را بخواندن و جرائد را بنهکاشتن سرگرم و مشغول میداشت.

در آغاز جنگ سه روزنامه در اصفهان منتشر میشد یکی نامه (زاینده)

رود) دیگری (مفتش ایران) و نامه (درفش کاویان)

نگارش مقالات این سه روزنامه را رهی با نهایت شوق عهده دار و بآرزوی آزادی وطن از راه نگارش و خطابه های منظوم و منشور ایرانیانرا بدوستی المان و دشمنی روس و انگلیس ترغیب و تحریص میکردم. و همان اشعار و مقالات سبب مهاجرت و فرار از اصفهان گردید.

چکامه های وطنی و اشعار مهیج از زمان بیشتر بسبب غارت دشمن از دست رفت و آنچه در دست دوستان باقی مانده اینک نگاشته میشود

﴿ درویش یورشى ﴾

این ترجیع بند موسوم به (درویش یورشى) را درویشى خوش آواز و بیان از بر کرده و در بازار ها و مجامع و محافل میخواند و بر هیجان اصفهان میافزود .

پس از غلبه سیاه روس و تصرف اصفهان در چار محال شنبدم که درویش را دستگیر و مدتی در قونسولگری روس بتحریر قونسول انگلیس حبس و پس از آن از اصفهان تبعید کردند

﴿ درویش یورشى ﴾

همت و غیرت زما	مدد زحی احد	غالب حى قدیم	قدر فرد صمد
واهب فیض ازل	مالك ملك ابد	نعمت او بی حساب	رحمت او بی عدد
عنایتش یار را	پیاوری در رصد	کیفرش اغیار را	هماره اندر صدد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

هو حق همت کنید	مرشد و شیخ و مرید	یکسره خورد و بزرگ	خواجه و عابد و عبید
زمره شاه و گدا	خیل سیاه و سپید	پرده ناموس ما	دست اجانب درید
جیش سلیمان کجاست	دیو ستمگر رسبد	آصف کوتا که لا	حول بدیوان دمد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

فقیر مولا بیا	روی بیدان کنیم	راه فقیران رویم	ترك امیران کنیم
از سر بدخواه گوی	ز بنغ چوکان کنیم	در ره دین و وطن	بذل سره جان کنیم
از دل و جان جان و دل	تار جانان کنیم	مردن در راه دوست	به زحیات ابد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

ز دو طرف میکنند	کشور جم یا مال	رو به زشت از جنوب	خرس دغل از شمال
خواب خر گوش شیر	خواست این خیال	با دم شیر نراست	رو به بازی سگال
دمیان تا بچند	با خرسان در جوال	غرضی ای نره شیر	که خرس و روه رمد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

وش کن ارهوش تو	مانع اندر ز نیست	ایران اخر مگر	بوم کبوتر مرز نیست
کشور تارا و جم	مرز فرامرز نیست	مدفن سام سوار	دخه گودرز نیست
یرت و مردی مگر	زاده این مرز نیست	که زندگان خفته اند	چو مردگان در لحد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

داد بیاد فنا	بی طرقي خاک ما	اجنبی آلوده کرد	مملکت پاک ما
بروز روشن دمید	شام خطرناک ما	سود نمک انگلیس	بردل صد چاک ما
لیل یاشید در	دیده نمناک ما	دشمنی وی بدوست	نه حصر دارد نه حد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

بینجه آهین	دولت آلمانیا	فشرد چون خلق زوس	نای بریطانیا
کله اسلاو کوفت	کرزه ژرمانیا	ایران ای یادگار	ازکی و ساسانیا
خیز و بیدان جنگ	نشانه باش از نیا	چو باب در فتح باب	بکوش با جدجد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

ایران با زرمن است	متحد اندر نژاد	هر دو بیدان جنگ	پیلتن و شیر زاد
ژرمن داد ملی	پهنه جنگ داد	کمر بناورد بست	پهنه باز و گشاد
ای بجهان سربلند	از نسب کعباد	چند فتاده ز پای	خیز و برافرازند

این امرای کهن	الملك والسلطنه	بریده از مبسره	کسته از میمنه
بکشت دولت ملخ	در تن ملت کنه	از پس هفتاد سال	همه چوبچه ننه
ز ترس لولوی روس	خریده در روزنه	ندرقلی بك کجاست [۱]	که داد مردی دهد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

خون سیاوش جوش	باز در ایران گرفت	جوش بشاریان جنگ	خون دلیران گرفت
کبفر افراسیاب	دامن توران گرفت	رستم داستان رسید	پهنه میدان گرفت
پهلوی هومان شکافت	افسر خاقان گرفت	خرمن بیگانه سوخت	فزون ز صد در نمود

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

واصفایای روس	بنخاک گیلان رسید	دست بریطانیا	بفارس اسان رسید
یکی ز جهرم گذشت	یکی بطهران رسید	شیون و فریاد رشت	تا انخراسان رسید
ناله واقفان فارس	تا بصفاهان رسید	منشین تازا صفهان	نمره بکیوان رسد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

دیو تنوره کشید	کز تهمت کجاست	دراز شد دست خصم	بازوی بهمن کجاست
جوشن بولاد کو	کلاه آهن کجاست	نیروی اسفندیار	فریشو تن کجاست
قدرت کیخسروی	سطوت یژن کجاست	دریغ از آن روز ننگ	آوخ از این شام بد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

نمره مردانه کو	جوش دلیران چه شد	کوه پلنگان کجاست	بیشه شیران چه شد
پهلو گودرز پیر	افت پیران چه شد	اشک فشان اردشیر	ز چشم اشکان چه شد
فر فریدون کجاست	کاوه ایران چه شد	تاسر ضحاک خصم	بگرز پیرا کند

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

رخنه چوسیل انگلیس درین کهن خانه کرد خانه آباد ما ازین ویرانه کرد
 شهد زیبانه خورد زهر بیمانه کرد باید از جای خاست همت مردانه کرد
 پرواز آتش نداشت کار چو پروانه کرد آهن باخون سرشت بست بر این سبیل سد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

چند بخواب گران کشور کاوس چند تاکی یغمای جان غارت ناموس چند
 خفته و حس باخته بزیر کابوس چند یوسف مالطه خوار بدست یفلوس چند
 بدیده پیکان تیر بر سردوس چند سرسیر سنک وینک تاکی همچون و تد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

خسرو ایران زمین بخواب درری درون وز سر ایران گذشت موج چو دریای خون
 نسل کیان گشت خوار تخمه ساسان زبون تخت بتخته بدل تاج پیا سر نگون
 خسروی اینست اگر صدره و صدره فزون ز تاج بیسر بهست سر بکلا نه

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

بشنو با گوش هوش ناله نای وطن بنکر با چشم سر جور و جفای وطن
 یارتن و جان تست درد و بلای وطن گفت پز شک خرد بهر دوای وطن
 خیز و کن از جان و دل سر بفدای وطن یکی چو از جان گذشت صدره چربدز صد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

تا نگدشته است وقت ز جای برخیزه ان گرفته بردست سر فکنده دریای جان
 چون دم شمشیر تیز چو گر ز آهن گران آتش دم چون تفنک تیر بگف چون کمان
 چو تیغ پهلوشکاف چو توب آتش فشان آفت رو باه و خرس از دو طرف چون اسد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

و الاسفا مصر کو	بصره و عمان کجاست	بلوچ وقفه قازوهند	مسقط و سودان کجاست
مراکش و آندلس	برمه و قازان کجاست	دور چرا میرویم	کشور ایران کجاست
مرز خراسان چه شد	بلوچ و کرمان کجاست	نه پاسبان در حدود	نه در ثور است سد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

اگر مسلمانا	موافقت پیشه کن	نفاق شرکت و کفر	ز کفر اندیشه کن
خار منیلان کفر	ریشه کن از تیشه کن	حمله برو باه خصم	چو شیراز پیشه کن
ز عشق فرهادوار	تیشه اندیشه کن	که بیستون ستم	بازویت از بن کند

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

هموطنان خزعلاست	مظهر جانوسیار	دشمن دارای ملک	بیاری ما هبار
بدست اغیار گل	بدیده یار خار	خصم ز مهرش سمین	دوست ز جورش نزار
لعنت بر این سرشت	نفرین بر این شعار	خیوبرین روی زشت	تفو بر این خوی بد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

پیختیاری نگر	عدل فرین با ستم	زیبا اتباز زشت	شادی جفت الم
فرشته یاک خوی	دیو شریر دژم	مریم عیسی نهاد	عیسی فر خنده دم
بانوی مرز کبان	بور عجم دخت جم	مردمک چشم ملک	سرمه دفع رمد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

بدر طریق نجات	حضرت ضرغام بین	یاک کهر مرتضی	زاده صمصام بین
زن شرافت سرشت	مرد انکو نام بین	مرزکیان زین سه تن	ساسان انجام بین
برغم خورد از خرد	بزرگ فرجام بین	از بن سه دانش پژوه	داور هوش و خرد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

زین سه تن اربگدزی بحال نامست تنك خروبی تنك و نام نصیر بی نام و تنك
بریشه تنك آب بشبشه نام سنك شاعه صفت ها بروی بوقلمون ها برنك
بكام اغیار شهد بجام یاران شرنك نقاضات للعهود نقاضات فی العقد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

فقیر مولا یا اسب شرف زین کنیم پیاده خویش را بچنك فرزین کنیم
حمله بخصم از دوسو فرزین آئین کنیم دو خصم را چار بخش يك تبر زین کنیم
عشق و وطن چون وحید پیشه و آئین کنیم همت و غیرت زما مدد ز حی احد

هو حق مولا مدد نابود کن دیو و دد

﴿چكامة نارنجك﴾

علت العلل و بزرگترین سبب فرار و مهاجرت نگارنده از اصفهان
و گرفتاریهای طاقت فرسا انتشار مسقط موسوم به (نارنجك) است.
این مسقط تقریباً چهار ماه پس از آغاز چنك جهانگیر آنکاه
(دکتر پوژن) آلمانی بسمت ژنرال قونسولگری دولت المان وارد اصفهان
شد برشته نظم درآمد.

هنگام ورود نماینده مزبور با اصفهان علی رغم قونسول انگلیس و روس
تمام طبقات اهالی اصفهان او را تا يك فرسنگی و دو فرسنگی شهر استقبال
کرده طاق نصرت های بسیار در راه بسته و باشکوه و جلال تمام که نظیر
آن در اصفهان دیده نشده او را بقونسولخانه وارد کردند

پس از ورود بقونسولگری با حضور تمام رجال و اعیان و آزادیخواهان
اصفهان این مسقط قرائت شد.

دکتر بوژن تقریباً یکسال ازین پیش و قبل از شروع جنگ باصفهان آمده بود بسمت نماینده تجارتی دولت آلمان وانگاه بطهران مراجعت کرده وبا منصب قونسولگری باصفهان بازگشت ولی دو ماه پیش نگذشت که (زایلر) آلمانی بسمت ژرال قونسولگری وارد اصفهان شد

میرزا حسن خان علی زاده تبریزی که یکی از مجاهدین نبکنام معروف و اکنون در اداره مالیه اذربایجان مستخدم است انوقت در قونسولگری آلمان سمت ریاست بر تمام کارکنان و مستخدمین داشت و در فرقه دموکرات اصفهان که در انزمان مثل مرکز همه جا با حقیقت توأم بود نفوذی بسزا داشت این مسمط را در مطبعه حبل المتین اصفهان چاپ کرده و در تمام ایران منتشر ساخت .

سفیر روس و انگلیس در طهران پس از دریافت و خواندن نسخه این مسمط و تحقیق و کنگاش در باره شاعر آن باصفهان مراجعه کرده و بتوسط قونسولهای خویش طرد و تبعید قصیده ساز را از حکومت اصفهان خواستار شدند .

در آنوقت حکمران اصفهان سردار اشجع بختباری و نایب الحکومه سردار فاتح بود و سردار فاتح در باطن از قضیه اطلاع داشت ولی در ظاهر بنام وطن پرستی اقدامی در این باب نکرد .

يك روز دو آگنت روس (حاج محمد ابراهیم خان سده عليهما علیه) ونواب آقا كوچك كه هر يك در رذات ویستی ضرب المثل اصفهانند و اینك بدارالبوار رهسپار شده اند از طرف قونسول روس باده حکومت آمده و تبعید و مجازات مرا بعیدیت خواستار شدند انکارنده بامیرزا حسن خان علی زاده که نژاد ایل جان خائنین بود اداره حکومت امیدیم هیکل علی زاده از دو آگنت قبض روح کرد و هر دو تصدیق کردند که این مسمط مربوط (بوحید دستگردی) نیست در صورتی که پیش قونسول هر دو بر خلاف شهادت داده بودند و قضیه در همین جا

خانمه یافت .
این مسمط با اینکه تقریباً چهار ماه قبل از فتح ورشو ساخته شده
(هندنبرك) را در این مصراع (فاتح ورشو ژنرال مهین هندنبرك) فاتح ورشو
معرفی کرده است .

بخطار دارم که در نیمه ماه رمضان خبر فتح ورشو بدست (هندنبرك)
باصفهان رسید و در قونسولخانه آلمان جشن بزرگی منعقد گردید که تمام اعیان
و بزرگان و آزادی خواهان حضور داشتند .
وفتی من وارد شدم (زایلر) پیش آمده با کمال احترام دست داد و گفت:
(شما پیغمبر هستید که چهار ماه پیش از این واقعه خبر دادید)
این مسمط چندین مرتبه در زمان جنگ بطبع رسیده اول در اصفهان
و انگاه در فارس و تنگستان سپس در جنگل بدستکاری میرزا کوچک خان
و چون غلط بسیار در آن راه یافته بود در دوره سال سوم مجله ارمنان اردیگر
طبع شد و ايدك نسخه صحیح و کامل چاپ میشود .

نارنجك

بنام امپراطور و پلهايم قيصر آلمان

منفجر گشت چو نارنجك حراق اروپ صلحرا كنگره بشكست و پراكند كلوپ
شد بدل زمزمه صلح باوازه توپ حق برون نامد جزا زدهن توپ كروپ

گشت يگپارچه آتش همه اقطار فرنگ

دور تاريك تو حش بجهان كرد اياب رخت بر بست تمدن ز اروپا بشتاب
ديو منحوس تير بر (۱) زرخ افكند نقاب خرس و بوزينه كشودند گر از مهلكه باب

طعمه گشتند بيك مرتبه در كام نهنگ

«۱» تير بر - برابری و وحشی بودن وضع این کلمه برخلاف قیاس و از مجموعهات

زاغ فتنه چو در آفاق پر افشانی کرد شفق از خون افق عالم انسانی کرد
آسمان بر سپه فتنه کماندانی کرد نه فلک فتنه بیا کرد بر یطانی کرد

هم برافروخت و هم سوخت بنا رنیرنگ

کرد بر فتنه سر ادواردگری (۱) راهبری ساخت دوران سلامت بارو یا سپری
فاش بینی اگر از چشم حقیقت گری کان رجز خوانی دیروز سر ادواردگری

همه بیهوده و لاطائل و پوچ است وجفنگ

انگلیس آن دهل خالی بگرفت بدوش وز میان تهی افکند در افطار خروش
دیک حرص و طمع روس در افتاد بجوش تا کند آتش این فتنه بعالم خاموش

برکشید از دل کلیوم دوم نعره جنگ

اولین قیصر دانشور کلیوم دوم زهره چرخ سوم مهر سپهر چارم
اختر چرخ فروزو فلک پر انجم آنکه بر چرخ فرستد اگر اولتیماتوم

هفت اختر بسپارند بدو هفت اورنگ

امیر اطور فلک رفعت سیاره خدم حامی عدل و امان ماحی یداد و ستم
یار اسلام طرفدار عرب پشت عجم نبکلا را برش کردن طاعت شده خم

ژرژ بسته بحضورش کمر خدمت تنگی

حکم بر دوده ژرمن بقدا کاری داد اذن بر توپ هوینر بشرر باری داد
ذیلن را بفلک رخصت طاری داد بقضا و بقدر منصب سرداری داد

فتح را خواند سپهدار و ظفر را سرهنگ

سیل آسا زد و سو اشکرا طریش و پیروس بهر حفظ وطن و صلاح و بقای ناموس

حمله ور گشت بژایون و بلژیک و بروس هم بصرب و قراطاغ و فرانس منحوس

هم بریطانی اسلام کش شوم دورنگ

جیش مغرب بکماندانی جنرال کلوک (۱) بهر خونخواستن و کین کشی ارشیدوک (۲)

تاخت آورده بلژیک چو اژدر بر غوک ملک بلژیک بر ایشان شده عبد مملوک

از لبر ۳ سوخته تارمس «۴» بیک آتش فنگ «۵»

رو پیاریس گذشتند ز کوه و آمو شد یوانکاره پناهنده بشهر بردو
چکند آری با صخره صما کردو در کلبسیا چه یوانکاره و چه کلمانسو

متوسل چو زبانه شده بر دامن زنگ

انگلیسان همه گوشه ز یمین تا بیسار نا شنیده غو شیور و ندیده پیکار

که شجاعانه نمودند ز ناورد فرار گاه با نظم نشستند عقب که بکنار (۶)

شرط عقل است گریزان شدن از پیش تفنگ

«۱» فرمانده فرونت مغرب المان در اول جنگ بوده

«۲» ولیعهد اطیش است که در نتیجه ترور شدن وی جنگ بزرگ برپا شد

«۳» یکی از شهرهای بلژیک است

«۴» یکی از شهرهای فرانسه است

«۵» فرمان شلیک نظامی است

«۶» این بیت نقل قول روتر است که خبر میداد قشون مامظماً و جنگ کنان عقب نشستند و

گاه خبر میداد در کمال شجاعت فرار کردند

لشکر شرق * سرداری سالار سترک



فاتح ورشو ژنرال مهین هندنبرک

مارشان عظمت پرور سردار بزرگ

کز نگاهش برمدروس چو روباه از کرک
یا شغال لنگ از پنجه نیروی پلنگ

با نهی که بدرد جگر نا یلثوث روس را ساخته بالشکر انبوه زبون
باسارت بگرفته است فرون از ملیون هم زیك ملیون برخاك سیه ریخته خون

در فکنده ز لهستان بهمه روس غرنګ

برق مانند گذر کرده ز سرحد پروس آتش افروخته چون صاعقه بر خرمن روس
بشت دروازه ورشوز شجاعت زده کوس نیکلا سوده بهم کف دریغ و افسوس

گرچه افسوس کنونی است بعید از فرهنگ

زیلن ها بفلک سیرکنان همچو شهاب سوخته جان شیاطین بشر را بشتاب
عب در لندن و پاریس نموده یرتاب تا سر مؤتلفین چرخ بگوید بهذاب

ساخته سنګ ز بمب از زیلن قلما سنګ (۳)

نوپ سنګین هویرر بمثل اژدر وار باز کرده دهن و سوخته عالم ز شرار
روز یاریس چو آنورس نموده شب تار وز فشگی که بوزن آمده چندین خروار

واژگون ساخته صد خانه بیک ضرب فشنگ

چیست غواصه نهنگی است بدریا زاهن کاتش افشان شده در آب ز اطراف دهن
یک نمونه است از آن جمله نهنگ آمدن (۲) که بسد کشتی جنگی شد تور بیل فکن

همه را سوی عدم راند هزاران فرسنگ

یاک دریا ز جهازات بریطانی کرد قمر دریای فنا بر همه ارزانی کرد
ژرژ را سر بگریبان یریشانی کرد ویلسن را زغم و درد و الم فانی کرد

لرد را ساخت چولبرال گرفتار ز غنګ «۳»

«۱» قلماسنګ فلاخن است

«۲» اسم یک تحت البحری آلمانی است که صد کشتی زره پوش را غرق کرد

«۳» ز غنګ بمعنی سرسام است

آخر ای روتر این یاوه سرائی تا چند اندر اقطار جهان هرزه درائی تا چند
خواب اصغائی و تعبیر خطائی تا چند گر کدن جلدی و بیشرم و حیائی تا چند

تا بکی قافله بیهده را پیش آهنگ

کی دروغ تو جلو گیری طیاره کند همسری یاوه نیارد که بخیاره کند
خنده ز اخبار تو هر طفل بگهواره کند دم فرو اند خدا سیم تو را یاره کند

روز را شام چرا خوانی و رومی رازنگ

نه زهر جنگل و هر بیمه غضنفر خیزد یا زهر آتش سوزنده سمندر خیزد
از پروس است که ژنرال هنر ور خیزد مرد از لندن و پاریس کجا بر خیزد

خیزد اما همه مادام مد و شیک و قشنگ

گر چه جنگ آمد و مادام مد و شیک نماند وز برای عمل نیک بدو نیک نماند
نیک در لندن و پاریس چو بلجیک نماند نیک نیک است در این هر سه مکان لیک نماند

هیچ بر جا چو شکستند طاسم نیرنگ

بسر ادوارد گری ژرژ چنین کرد خطاب کی بریطانی اعظم ز وجود تو خراب
ای تهی مغز خطا پرور عاری ز صواب هیچ اندیشه نکردی که بیک نیش رکاب

جیش برلن بجهانند بلندن شهرنگ

جنس اسلا و کجا همسر درمان گردد کور خفاش چسان اختر تابان گردد
مور هر کز نتواند که سلیمان گردد نقش دیوار میندار که انسان گردد

سفر چین نبود در خور پای خرچنگ

حبذا علم و تمدن که ز برلن چون سبیل بردخار و خس وحشی صفتان خیلاخیل

روس را راند چو بلژیک بقمرچه و بل
اگر امروز نه فرداست که لندن بطفیل

بشکنند درهم آن گونه که کشتی زسرنگ «۱»

دله ای ملت اسلام تن آسانی چند
جمع گردید گرفتار پریشانی چند
نامتان لکه تاریخ مسلمانانی چند
بسته در سلسله روس و بریطانی چند

روز تعجیل بچنگ است نه هنگام درنگ

تیغ وحدت بکشید ای ملل اسلامی
ز آب خون پاک بشوید لك بدنامی
اسم اسلام نمائید بگیتی سامی
واندر این بازی جانبازی و خون آشامی

مات سازید شه کفر بنطع شترنگ

این همان مذهب اسلام که قرنی بس و پیش
برتری جست در آفاق زهر مذهب و کیش
بجهان داشت مسلم شرف و عزت خویش
وقت آن است که امروز غنی تادرویش

بستانند حقوقی که بدادند ز چنگ

تا کی و چند برندان ستم مسجونید
غافل از توصیه بطرو ز ناپلئونید
فرصت از دست اگر رفت چگویم چو نید
بیخبر از سخن زشت کلا دستونید

که چها گفت بقرآن شما آن کولنگ «۲»

نیست مسلم که از این کفه پریشان نشود
ندهد جان و تن و حافظ قرآن نشود
چون شفق خون بدل و پاک گریبان نشود
نکند ترك سرو عازم میدان نشود

کف بلب تیغ بسر پنجه برابرو آژنگ «۳»

دو نفر دشمن دیرینه بهم پیوستند
رشته هستی اسلام ز هم بگستند

«۱» مین دریایی است که اگر کشتی باو تصادف کند غرق میشود

«۲» بمعنی احمق است

«۳» آژنگ چین و گره ابروست

توپ بر مرقد سلطان خراسان بستند قلب پیغمبر اکرم دل امت خستند

شهد اسلام نمودند مبدل بشرنگ

اسفامصر چه شد کشور سودان بکجاست هندو قفقاز و حبش برمه و غازان بکجاست
مسقط و آندلس و بصره و عمان بکجاست دور بهر چه روم شوکت ایران بکجاست

آه اسلام چه شد با همه زیب و افرنگ

عرق اسلام چه شد خون مسلمانی کو غیرت هند و سلحشوری افغانی کو
وحدت دولت ایرانی و عثمانی کو آصف دیو کش ملک سلیمانی کو

تا بکشد اهرمنا نرا بخم پالا هنگ

جدا ملت عثمانی همت پیشه که بدلهای پراز عزم و تهی ز اندیشه
ریشه خشم نمودند هدف بر تیشه جمله بردند چو شیران دژم از تیشه

خرس دون را بشکستند زدندان تاجنگ

یادشاه عرب و ترک خلیفه اسلام شمس دین ماه سلاطین جهان نجم انام
تا کند شکل هلالی بجهان بدر تمام تیغ اسلام بر آورد سراپا زنیام

کرد ابلاغ به ترک و عرب و رومی و زنگ

کای مسلمانان دوران و داد است و داد واجب امروز در اسلام جهاد است جهاد
حکم حق این و جز این کفر و عناد است عناد هر که دوری کند از جنگ جهاد است جهاد

کافر و مشرک و بیحس و دبنگ است دبنگ

مسلمین ترک و عرب هند و عجم زنگی و روم سخت بردند بکفار ز شش سوی هجوم

همچو بر لشکر شیطان ز فلک خیل نجوم گشت در بحر و بر و کوی و در و برزن و بوم

عرصه بر زندگی روس و بریطانی تنگ

لشکری خون عدو باده بسافر همه را خم شمشیر بچشم ابروی دلبر همه را
غرش توپ سرود همچان کر همه را شاهد فتح نصیب آمده در بر همه را

غوشیپور بگوش همه آوازه چنگ

نیم جنبش چونمودند بصد جاه و جلال بجهان داد مرا کش خیر استقلال
کاختر نحس مراد و رشد از برج و بال عنقریب است که از لطف خدای متعال

برد از خطه من رشک سرای از ژنگ

مصرفرد است که چون یوسف کنعان گردد بعزیزی رسد آزاد ز زندان گردد
فارغ از کشمکش پنجه گرکان گردد دهد از بندگی و خواجه دوران گردد

پیش اسلام سپر گردد و بر کفر خدنگ

مرحبا غیرت اسلامی سردار بزرگ کرشبانیش شدایمن گله از آفت کرم
مالک اشتر اسلام کماندان سترک حضرت انور پاشا که سوی پطر سبورک

روس رارانده ز قفقاز بیگ نیم اردنگ

آفت رو من آیات فتوح قفقاز دوست بادوات ژرمانی اسلام نواز
دشمن بلجیک اسلاو کش صرب گداز سوده برپاش بریطانی رخسار نیاز

(همچو اندر قدم شیر دژم روبه لنگ)

در چنین جنگ مقدس بسیاق امروز همه جا ملت اسلام بیدان فیروز